

انگلیس: شورش پردشدگان وبه حاشیه رانده شدگان!

انگلستان از همان زمان که مارکس کتاب کاپیتال را در آنجا به نگارش درآورد، از جهات گوناگون یک کشورتیپیک سرمایه داری بوده است. عروج نئولیبرالیسم نیز در زمان خانم تاچراز همین جا صورت گرفت. حتی پیوند اتحادیه-حزب مدنظر مارکس و انگلس که به عنوان الگویی برای گذار مسالمت آمیز به انقلاب سوسیالیستی در کشوری استثنائی چون انگلیس احتمالش می رفت، عالیترین و درعین حال انحطاط یافته ترین شکل خود را در ادغام این نهادها و مؤسسات باسیستم سرمایه و فراروئیدن آن به حزب بورژواشده کارگری-حزب کارگر-در انگلستان به نمایش گذاشت. و اکنون نیز در پشت زرق و برق برابر حقوقی شهروندی، گویا انگلستان با تولید شهروندان درجه یک و دو، و کثرت جامعه محذوفین در جغرافیای سیاسی-اجتماعی یک کشور پیشرفته سرمایه داری نیز صاحب رکورد جدیدی شده باشد. باین ترتیب کشوری که در نفی دولت رفاه و قدمت و شدت تعرض نئولیبرالیستی از پیشتازان بشمار می رود، عجیب نیست که از درو کنندگان طوفانی باشد که خود در تهاجم به زندگی زحمتکشان کاشته است. شورش که قتل جوان سیاه پوست (مارک دوگان) جرقه آن را زد و به سرعت از محله تاتنهام به نقاط دیگر لندن و به سایر نقاط انگلیس، بویژه شهرهای بزرگ کشیده شد. و چنان شوکه آور بود که دولتها و لیدرها و زمامداران مشهور به خونسرد بریتانیای کبیر، از حزب محافظه کار و لیبرال تا حزب کارگر، تعطیلات تابستانی خود را نیمه تمام گذاشتند و به سرعت حالت اضطراری و فوق العاده اعلام داشتند: افزایش هشت برابری پلیس با داشتن اختیار بیشتر در ضرب و شتم و بکارگیری خشونت و حتی ابراز آمادگی برای مداخله دادن ارتش در صورت نیاز، دستگیری چندین هزار نفر و محاکمات فوری آنها از طریق برگزاری دادگاه های شبانه روزی، تعلیق برخی حوزه های باصلاح مجاز آزادی های فردی و اجتماعی، به نمایش گذاشتن فیلم ها و تصاویر شورش کنندگان جهت شناسائی "مجرمانی" که توسط دهها هزار دوربینی که در جای جای لندن و نقاط دیگر انگلستان برای کنترل شهروندان نصب شده است.

واکنش طبقه حاکمه و بورژوازی و دستگاه تبلیغاتی و رسانه ای آن در چنین مواردی شناخته شده است: دیوید کامرون نخست وزیر انگلیس و سایر دولتمردان باوقاحتی که همه این گونه زمامداران بقدر کافی از آن بهره مندهستند، جوانان بیکار و فقیر معترض و سربه قیام و شورش برداشته را تبه کار و جنایتکار و دارای فقر فرهنگی خطاب کردند که جملگی مرتکب عمل مجرمانه و غارتگرانه شده اند. بنزل این عصیان اجتماعی به سطح فعالیت باندهای کانگستری (که در شرایط قیام و ناآرامی ها، امکان این نوع سوء استفاده ها را نمی توان منکر شد) و درخواست تبادل تجربه با همتایان مجرب آمریکائی در سرکوب "این باندها"، نمونه گویائی از این فرهنگ انگلوساکسونی بود. علاوه بردستگیری و بازجویی و زندان، سیاست تنبیه اجتماعی شرکت کنندگان در شورش (که باحضور سران هر سه حزب اصلی اتخاذ گردید) در دستور کار حاکمان قرار گرفته است. کمپین مبارزه با فروپاشی اخلاقی خانواده های انگلیسی و طرح گسیل جوانان به سربازی، تمرکز بر روری 120 هزار خانواده مشکل دار و قطع مواجب آنها، نظافت اجباری نقاط آسیب دیده توسط جوانان دستگیر شده از جمله تنبیهات اجتماعی است که به ذهن این سوپر دموکرات ها خطور کرده است. برای بار نخست نیست که غارتگران واقعی و اصلی، "برندگان" و غارت شدگان سربه شورش برداشته را متهم به جنایت کرده و مستوجب عقوبتی سنگین می دانند. نشان دادن چنگ و دندان دموکراسی در چنین برش های زمانی، همیشه فرصت مغتنمی است برای سبک سنگین کردن ظرفیت "دموکراتیک" مورد ادعای کشورهای سرمایه داری باصلاح پیشرفته. تمامی قواعد و موازین دموکراتیک تازمانی اعتبار دارند که ثبات نظام را بهم نزنند و گرنه بشدت محدود و معلق خواهند شد. البته بدلیل هتک به حریم مالکیت و نظم مقدس بورژوائی توسط این شورشیان به حاشیه رانده شده، نکته غیر قابل فهمی درخشم بورژوازی "متمدن" و صاحب کلاس انگلستان وجود ندارد. طبقه حاکمه سیاسی انگلیس با اذعان به از هم گسیختگی جامعه از زبان دیوید کامرون، عزم خویش را برای نوسازی مجدد آن در جهت تثبیت ارزشهای اجتماعی بورژوازی اعلام

داشته است. عزمی که برای درهم شکستن اش، نیازمند بیشترین همبستگی و مبارزات مشترک مردم انگلستان و جهان است. نگاهی به واکنش های سردمداران بورژوازی حاکی از آن است که هدف آنی در مقابله با این شورش قبل از هر چیز متوجه سه عرصه بوده است:

الف- بسیج افکار عمومی علیه شورشیان و منزوی کردن شورش کنندگان از طریق تنزل همه آنها به دزد و تبه کار و قاچاقچی ...

ب- دلگرمی و دادن اعتماد نفس به طبقه بورژوازی نسبت به ثبات سیستم از طریق توسل به اقدامات فوری و ضربتی بازدارنده.

ج- فرافکنی و پنهان ساختن ریشه های بحران و از جمله برنامه ریاضت اقتصادی و بیکاری و گسترش فقر.

پیرامون شورش به حاشیه رانده شدگان در انگلستان مطالب و نوشته های گوناگونی منتشر شده است که عموماً ریشه های این ناآرامی ها را در گسترش فقر و شکاف طبقاتی و هم چنین در برخورد تبعیض آمیز و تحقیرکننده نظام و پلیس و فرهنگ طبقه حاکم، با این لایه های اجتماعی دانسته است. بی تردید منشأ اصلی را باید در شکاف های طبقاتی و سیاست های ویرانگرانه نئولیبرالیستی و به طور خاص برنامه ریاضت اقتصادی برای مقابله با بحران اقتصادی در حال تعمیق سالهای اخیر دانست. بر اساس گزارش گاردین، شکاف طبقاتی در انگلیس وحشتناک است و لندن در این زمینه سرآمد همه کشورهای توسعه یافته جهان محسوب می شود. طبق این گزارش درآمد بالاترین دهک جامعه به پائین دهک آن 273 برابر است! بزعم منبع نقل شده در گاردین از دوران بردگی تاکنون چنین اختلافی سابقه نداشته است. بر اساس گزارش یورونیوز با برآوردی محافظه کارانه تر، نسبت این دهک ها یک به صد است که باز هم انگلستان را صاحب رکورد می کند. بر طبق آمارهای رسمی نسبت بیکاری در میان جوانان 16 تا 24 ساله 30،20% است. در مورد برخورد تبعیض آمیز و توأم با خشونت پلیس هم قدر بس که در طی 12 سال اخیر 340 مورد از این نوع قتل ها توسط پلیس صورت گرفته است بدون آنکه پاسخ گوی اعمال خود باشند. بر اساس یک آمار دیگر امکان بازداشت و تفتیش یک سپاه پوست دهها برابر یک سفید پوست است. در رابطه با این گونه ارزیابی ها و مشاهده گوشه ای از برخورد پلیس می توانید به عنوان نمونه به لینک های زیر مراجعه کنید* 1. در این جا نگاهی داریم به ریشه ها و وجوه دیگری از بحران و آموزه هایی که در بررسی از آن می توان روی آن ها مکتب کرد:

ناتوانی سیستم در جذب نیروی مازاد

- انقلاب مداوم تکنولوژیک و جهش های صورت گرفته در فن آوری تولید، آنهم در بستر جهانی شدن سرمایه و رقابت های فشرده قطب های در حال عروج سرمایه داری، بحران مازاد نیروی کار و دامنه بیکاری را در طی دهه های اخیر با شتاب بیشتری گسترش داده است. بنابه داده های عینی هم چون افزایش مداوم نرخ بیکاری و شکل گیری جوامع حاشیه ای، سرمایه داری قادر به جذب نیروی مازاد از قبل رشد شتابان تکنولوژی در درون خود نیست. محصول چنین روندی انباشت شتابان جمعیت (نیروی کار) بیرون از مدار مناسبات درونی سیستم و پرتاب آنها به حاشیه است که حتی شانس برخورداری از نعمت استثمار مستقیم نیروی کار توسط سرمایه را ندارند. مقوله بیکاری و نیروی آماده بکار که در امید و انتظار دوره رونق و یافتن مجدد کار معنا پیدای کند، دیگر توصیف کننده وضعیت آنها نیست. رشد حاشیه نشینی و جامعه محذوفین با هم پی آمدهای ناگوار اجتماعی اش از مهمترین نتایج چنین روندی است. صدور سرمایه با هدف سود بیشتر به کشورهایی با نیروی کار ارزان تر عامل دیگری در گسترش جامعه محذوفین در خودکشورهای اصلی سرمایه است. و اگر تا دیروز حاشیه شدگی اساساً در مناطق پیرامونی کشورهای پیشرفته سرمایه داری و در مقیاس جهانی صورت می گرفت، اکنون مدتهاست که دامنه به درون خود این کشورها نیز کشیده شده است. افزایش نیروی مازاد بر نیاز جوامع نوین و ناتوانی سیستم در جذب آنها، یکی از عوامل پایه ای وقوع بحران های اجتماعی و اقتصادی است.

عقب نشینی دولت رفاه و پیشروی نئولیبرالیسم

ب-سیاست های نئولیبرالیستی در پی دولت های موسوم به رفاه(که پس از جنگ جهانی دوم برای مدتی نسبتاً طولانی تا سالهای 70 بارشداپایدار همراه بود)، باکنار نهادن سیاست های حمایتی وخصوصی کردن عرصه های مهم تولیدی و تشدید استثمارپوشش تخفیف دهنده بحران را کنارنهاد و بردامنه شکاف های طبقاتی در تمامی زمینه های اقتصادی و اجتماعی افزوده است. حاصل چنین فرایندی گسترش دامنه بیکاری بخصوص در نسل جوان، فقر و انواع ناهنجاری های اجتماعی است. در چنین بستری نه فقط شاهد رشد فزاینده جامعه حذف شدگان هستیم بلکه هم چنین شاهد تشدید تضاد جامعه حذف شدگان با سیستم حاکم نیز هستیم.

نباید فراموش کرد که حذف سیاست های موسوم به رفاه اقتصادی و کاهش استاندارد های زندگی شهروندان به معنی کاهش کاهش قدرت خرید و تقاضا و لاجرم تشدید بحران اضافه تولید است. باین ترتیب بحران مازادنیروی کار و بحران مازاد تولید، دوش بدوش هم پیش رفته است. از همین روفرآوانی (وگسترش ظرفیت تولید) و فقر، یا شکاف های طبقاتی پایه پای هم رشد می کنند. اگر سرمایه داری زمانی زیر فشار اجتماعی با کاستن از ساعات کار شاغلین بدون کاستن از دستمزد، می توانست قدرت مصرف زحمتکشان، افزایش ساعت فراغت و امکان خود پروری آنها ویا زمینه اشتغال تازه ای را فراهم سازد (مانند کاهش ساعت کار به 35 ساعت در هفته ویا کمتر)، اما باغلبه منطق سود هرچه بیشتر که قانون ذاتی و موتور پیش برنده سرمایه است، سیاست استثمار هرچه بیشتر و دستمزد هرچه کمتر را که زاینده بحران های به مراتب حادثتری است در پیش گرفت. معنای چنین سمت گیری تشدید بیش از پیش شکاف های طبقاتی و دو قطبی شدن آن بود.

استثمار مستقیم و غیر مستقیم

ج- سرمایه داری فقط با استخدام مستقیم نیروی کار، و نیز رشد سرطانی سرمایه مالی فراملی و غیر قابل کنترل، بورس باز، کازینوئی، اعتبارات بادکنکی و کاغذین که همچون حبابی مستعد ترکیدن هستند، به استثمار نیروی کار و مکیدن شیرازه جامعه بسنده نمی کند بلکه علاوه بر آنها برای تأمین سود هرچه بیشتر از طریق به گروکان گرفتن دولت ها و سیاست های مالی-اقتصادی آنها به استثمار وحشتناک تری از کل جامعه و زحمتکشان از طریق سرکیسه کردن تریلیونها دلار به عناوین مختلف و از جمله برنامه ریاضت اقتصادی به بهانه جبران کسر بودجه دولتها مبادرت می ورزد که باید آن را استثمار عظیم و غیر مستقیمی برای کاهش سطح دستمزدها و سطح زندگی دانست که تقریباً همه شهروندان معمولی و بیش از همه جامعه محذوفین را تحت فشار مضاعف قرار می دهد.

بحران ساختاری و پایدار

د- علاوه بر اینها مدتهاست که سرمایه داری از ورود به سیکل رونق های نسبتاً پایدار و جذب نیروی کار بیشتر باز مانده است. گوئی بحران قاعده شده است و رونق استثناء. مدتهاست که نظام سرمایه داری در حسرت دوران رونق، در سیکل یک بحران کمابیش دائمی از طریق بحران پشت بحران، زیست می کند. در این راستا یک بار از طریق استثمار مستقیم و یک بار دیگر از طریق ابزار سیاسی کنترل دولت و سرشکن کردن آن بردوش کارگران و زحمتکشان سعی می کند راه مفری برای خود بیابد. در نتیجه این فعل و انفعالات در بستر جهانی شدن سرمایه و سیاست های انبساط نئولیبرالیستی، عملاً ابزارهای کنترل کننده کینزی بحران که برای ایجاد تقاضا و قدرت خرید باشکال گوناگون بنا نهاده شده است به مقدار زیادی خاصیت خود را از دست داده است. ناگفته نماند که در شرایط بحرانی شدن و فروپاشی بلوک شرق است که سرمایه داری با آسودگی خاطر بیشتری خیز بزرگ خود را برای حذف و باز پس گیری دست آوردهای جنبش کارگری و زحمتکشان به عمل آورد.

اهرم دوگانه ارتش بیکاری و اشتغال شکننده

د- چنین تحولات ساختاری بازتاب اجتماعی خود را قبل از هر چیز در دو عرصه مهم نشان می دهد: نخست متورم شدن هرچه بیشتر نیروی کار محذوف، نیمه شاغل و بیکار و در واقع ارتش بزرگی از بیکاران ثابت و مادام العمر و البته در حال گسترش بویژه در نسل جوانان از یکسو و بخش شاغلی که دایماً با خطر شمشیر داموکلس بیکاری بر بالای سر خود دست و پنجه نرم می کند. دوگانه محذوفین و شاغلین از یکسو به مثابه مهمترین حربه و ابزار تفرقه بورژوازی برای کنترل بر جامعه و زحمتکشان عمل می کند و از سوی دیگر به یکی از مهمترین چالش های پیشرو همبستگی و وحدت عمل کارگران

و مزدحقوق بگیران شاغل و جامعه محذوفین و بیکاران و یا دارای شغل موقت و نیمه وقت و نظایر آن در مقابل سرمایه تبدیل شده است. شکافی که بورژوازی با انواع و اقسام ترفندها نظیر نژاد و رنگ و جنسیت و شکاف شاعلین و بیکاران ... برای بهره کشی بیشتر و حذف بقایای دست آوردهای کارگران و زحمتکشان به آن دامن زده و از آن سودمی جوید. در واقع وجود چنین شکافی یعنی ارتش ثابتی از بیکاران در کنار شاعلین، از کارائی اهرم های فشار و چانه زنی کارگران و مزدحقوق بگیران در مقابل تهاجم سرمایه داری کاسته می کاهد. بورژوازی با تمامی قوا تلاش می کند که نفرت از نظام را به سوی رقابت درونی اردوی کار و زحمت و فقر و محرومین در چهارچوب یک کشور و یاد سطح جهانی بین کارگران کشورهای مختلف جهت دهد.

باز تولید جهان سوم

ه- از دیدگرویزگی های بحران، باز تولید جهان باصطلاح سوم در جهان اول و متورم شدن دامنه فقر و تبااهی و حاشیه ای شدن در خود کشورهای پیشرفته سرمایه داری و "متروپل" است. ابعاد عظیم شورش در انگلستان حاکی از ابعاد گسترش این لایه ها در ساختار جدید سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. ناگفته نماند که گرچه چنین روندی عمومیت داشته و شامل همه لایه ها و نژادهای شود، اما نباید فراموش کرد که تحت تأثیر انواع و اقسام تبعیضات و نژادپرستی، نظیر برخورد های تحقیر آمیز و خشونت آمیز ترپلیس، فشار مضاعفی بر لایه های چون سیاهان آفریقائی تبار، کارائی و یا آسیائی ها و رنگین پوستان اعمال می شود. چنانکه به عنوان مثال مطابق برخی گزارش ها، امکان کنترل و تفتیش و بازداشت سیاهان در انگلیس به نسبت به سایر شهروندان به مراتب بیشتر است. نفرت و انزجاری را که سیاست تحقیر و سرکوب مستمر شأن انسانی بوجود می آورد نباید دستکم گرفت. با این وجود این واقعیت را نباید چنان عمده کرد که شمول روند فوق را به زیر سؤال ببرد.

تقویت پتانسیل ضدسیستم

6- متناسب با این وضعیت و صف آرائی ها، طبیعی است که نیروهای حذف شده و یاد شرف حذف، دارای انگیزه ها و پتانسیل مبارزاتی ضدسیستمی نیرومندی باشند. گرچه چنین پتانسیلی می تواند بدلیل فقدان آگاهی و سازمان یابی متناسب با منشأ وجودی و موقعیت اجتماعی خود، به شکل واکنشی و انفجار خشم و نفرت صرف بروز پیدا کند و نتواند با کانالیزه شدن در بسترهای بسیج کننده همدردی لایه های دیگر زحمت از وارد کردن ضربات کاری به بورژوازی و سیاست های نانسائی آن بهره لازم را بگیرد (همانطور که درخیزش اخیر در انگلستان صورت گرفت). از دیدگرویزی آمدهای متورم شدن ارتش دائم بیکاری، اهمیت پیدا کردن فضاها و اعتراضی بیرون از کار یعنی محلات و خیابانها است که هم مبین جریان یافتن مبارزه در اشکال نوین و راهگشا است (بدون آنکه اشکال دیگر و سنتی مبارزه کنار گذاشته شوند) و هم مبین تقویت رادیکالیزم و جوه سیاسی و ضدسیستمی اعتراضات زحمتکشان است. که موجب ترکیب نیرومندتری از مبارزه درون سیستمی با مبارزات بیرون سیستمی و امکان فراروی شق نخست از چهارچوبه خود است. (در اینجا منظور از مبارزات بیرون سیستمی هم شامل مبارزات برای تحمیل اصلاحات به حاکمیت است و مه آندسته مبارزاتی که معطوف به مقابله با کلیت نظام).

بحران "دموکراسی"

7- از دیدگرویشخصات بحران، بحران دموکراسی و شکافی است که در سیستم سیاسی و نمایندگی و پارلمان نظام سرمایه مشهود است. دوگانگی آشکاری بین نبض مبارزه در خیابان، جوانان و بیکاران و محذوفین و خیل لایه های اجتماعی در حال حذف، با نبض پارلمان و "دموکراسی" وجود دارد. و این نشاندهنده آن است که لایه های گسترده ای از جامعه توسط سیستم و مکانیزم های آن نمایندگی نمی شوند. گوئی بساط دیوان سالاری شامل احزاب و تشکل های رسمی و پارلمان ها و نمایندگان آن ها، هیچ ربطی به آنها ندارد. وجه مشترک آنچه که در میدان تحریر، خیابانهای اسرائیل و اسپانیا و یونان و نقاط دیگر می گذرد را می توان در افزایش وزن دموکراسی مستقیم و نقش آفرینی به مثابه سوژه توسط کارگران و زحمتکشان و سایر شهروندان معترض بشمار آورد.

گسترش بحران

8- تقارن بحران انگلستان با اوج گیری بحران سرمایه داری در نقاط گوناگون در آمریکا و در اروپا و در کشورهایی چون یونان و پرتقال و ایتالیا و ایرلند و اسپانیا ... و نیز در منطقه خاور میانه تصادفی نیست

و نشاندهند سرایت بحران به دژهای اصلی سرمایه و حوزه های جدیدی از آن در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. عموماً شورش ها و اعتراضات بزرگ به مثابه نشانه های آشکار از وقوع بحران های جهانی هستند. بحرانی که در آمریکا با افت اعتماد به قدرت اقتصادی آمریکا و دلار به مثابه نماد آن، در اروپا با تهدید یورو و "اتحادیه اروپا" و در منطقه با سقوط دیکتاتورهای مورد حمایت قدرت های بزرگ و تداوم بحران مواجه است. بنابراین بحران علیرغم تلاشهای فراوانی که برای کنترل آن در سطوح گوناگون صورت می گیرد، هم چنان در حال پیشروی و فراگیر شدن است و در عین حال با تشدید اعتراضات و شورشهای اجتماعی همراه است.

تثنت صفوف جنبش

9- در قیاس با کمپ سرمایه داری جهانی که با نشست ها و حمایت های آشکار از یکدیگر و با سیاست های جهانی کمابیش مشترک همراه است، اردوی کار و زحمت دچار تثنت و آشفتگی محسوس است. این آشفتگی در فقدان کنش مشترک نسبت به مسائل مشترک و پیرامون منافع عمومی، در شکاف بین شاغلین و بیکاران و حذف شدگان، در اشکال مبارزاتی، و نفوذ انواع جفنگ های بورژوازی در مورد خرافه رنگ و نژاد و ملیت و ارزشهای معطوف به تن سپردن به نظم و قواعد سرمایه داری و نظایر آن دیده می شود. تفرقه ها و پراکندگی هائی که موجب می شود سرمایه داری علیرغم دست به گریبان بودن با بحران عظیم ساختاری و از جمله بحران در سیستم سیاسی و علیرغم نارضایتی های گسترده اکثریت بزرگی از شهروندان، هم چنان به تعرض خویش ادامه بدهد.

10- برای برون رفت از این مشکلات راه حل ضربتی و شعارگونه و معجزه آسا وجود ندارد. ترکیب نسبتی از پراتیک و کنش های جمعی و اتحاد عمل های ممکن و هر چه پردامنه تر و معطوف به مطالبات مشخص و یا پایه ای جنبش در مقیاس کشوری و منطقه ای و جهانی از یکسو و تقویت فرایند نقد و گفتگو برای تقویت اشتراکات و سازمان یابی (از جمله ایجاد شبکه های واقعی و مجازی رزمنده)، درس اندوزی و استفاده از تجربه های خود جنبش ها نظیر تصرف فضا- مکان خارج از ساز و کارهای سیستم جهت اعمال مؤثرتر فشار بر سلطه سیاسی- اقتصادی طبقه حاکم و دامن زدن به این گونه ابتکارات در کنار استفاده از سایر اشکال سنتی اعتراض، تقویت خود آگاهی و شفاف ساختن گفتمان معطوف به ایجاد جهانی دیگر، و بطور اخص خنثی کردن تفرقه افکنی ها و افسونهای بورژوازی در ایجاد و دامن زدن به تفرقه در صفوف استنمارشوندگان وجود ندادنی تردید در این بستر نقش عناصر و جریانات آگاه تر دارای اهمیت است بشرط آنکه معطوف به تقویت ظرفیت های خودرسانی جنبش باشد و البته ایفاء چنین نقشی نیازمند اولویت دادن به منافع و اهداف عمومی جنبش زحمتکش بر منافع فرقه ای است. گشودن افق های جدید برآمده از انکشاف واقعیت های جدید اجتماعی و پیشرو، منبع زایا و نیرومندی برای جلو تر رفتن هستند.

در خاتمه، در مورد پی آمدهای شورش و قیام محروم ترین لایه های اجتماعی در انگلستان یک نکته را نباید از قلم انداخت: این درست است که این شورش و قیام در واقع بیش از بیان اثباتی مطالبات و داشتن افق و وجه روشنگرانه بازتاب دهنده خشم و نفرت از وضعیت و نظام بود و به همین دلیل نمی توانست فراگیر شود و همبستگی و همدلی فعالانه سایر اقشار زحمت کش جامعه را بخود جلب کند، و اکنون نیز بورژوازی انگلیس را با تمامی برانگیختگی در برابر خود دارد. اما نباید فراموش کنیم که اولاً خشم و تعرض بورژوازی بیش از آنکه از موضع قدرت و اعتماد به نفس باشد، برای ایجاد اعتماد به نفس مخدوش شده و نگرانی از شکاف ها و سرباز کردن آن در جامعه بقول خودشان از هم گسیخته است. از هم اکنون نیز موج محکوم کردن و انتقاد از نحوه برخورد و ادبیات تحریک و تحقیر کننده آنها در سطح افکار عمومی انگلستان و نیز در سطح جهانی شروع شده و احتمالاً موج بیشتری پیدا خواهد کرد. بقول یکی از این نهاد های مدافع حقوق بشری این شیوه برخورد ها آبروئی برای انگلیس در سطح جهان باقی نمی گذارد. ثانیاً بی شک این سؤال بادرخشش بیشتری در برابر هر کس قرار می گیرد که جوامع و مردمی که مطلقاً از مکانیزم های رسمی نمایندگی نمی شوند، برای رساندن صدای اعتراض خود به سیاست های ویرانگرانه دستگاه حاکمه و خشونتی که در مورد آنها اعمال می شود، چه باید بکنند؟ البته محذوفین

جامعه انگلستان پس از لبریز شدن کاسه صیروتحملشان، به شیوه خاص خود صدای اعتراض و نارضایتی اشان را با پژواکی جهانی و بصورتی انفجار آمیز به گوش ناشنویانی که حتی حاضر نشدند قبل از قیامشان به اعتراض و تجمع مسالمت آمیز آنان گوش فرابدهند، رساندند. اکنون توپ در زمین آنهاست و چه بسا مثل بسیاری موارد مشابه تاریخی، طبقه حاکمه از ترس شورشهای گسترده تراتی و برای پیشگیری از آن ناگزیر گردد در کنار سرکوبها، اصلاحاتی را نیز برای تحمل پذیرتر کردن زندگی به عمل در آورد.

20-08-2011 1390-05-29 تقی روزبه

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>

taghi_roozbeh@yahoo.com

.*

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,15313994,00.html>

<http://www.youtube.com/watch?v=7Mlch97EQDA>

فیلمی از گفتگوی زنده بی بی سی با یک خبرنگار سیاه پوست در یوتیوب که بیش از چهار میلیون نفر آن را مشاهده کرده اند و بی بی سی ناچار شد بخاطر برخورد خبرنگار خود با این سیاه پوست پورش خواهی کند:

<http://www.youtube.com/watch?v=biJgILxGK0o&feature=related>